

احمد گلچین معانی

عصمت بخارایی

خواجه عصمت‌الله‌بن خواجه مسعود بخارایی از شعرای مشهور نیمه اول قرن نهم هجریست که در قصیده «نصیری» تخلص می‌کرده، و در غزل «عصمت» و اختیار تخلص نصیری بمناسبت انتساب وی بدربار نصیرالدین سلطان خلیل بن میرانشاد بن تیمور گورکان بوده است.

خواجه عصمت در دربار سلطان خلیل معزز و محترم میزیست و بوی علاقه زاید الوصفی داشت، و چون سلطان خلیل بر اثر عصبان ارکان دولتش بیبهند اینک اختیاریت را بدست محبوبه خود شادملک آغا سپرده بود، بزندان افتاد. عصمت ازین واقعه سخت متأثر شد و بیاد ایام صحبت غزلی گفت که مطلع و مقطع آن اینست:

کاش فرمودن بشمشیر جدایی کشتیم تا بخواری در چنین روزی ندیدی دشمنم تازه عصمت کی شود آثار دوران خلیل کاین بتانی را که ناحق می‌پرستم بشکنم قسمت اعظم عمر عصمت بستایشگری اولاد و احفاد تیمور و امرا و صدور زمان ایشان گذشت، ولی در آخر کار دست از مداحی ارباب دولت کشید و دامن خاندان عصمت را گرفت و بمنقبت ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین پرداخت.

وی در قصیده‌یی خود را از اولاد جعفر بن ابی‌طالب معرفی کرده چنین می‌گوید:

گرچه گمنامست عصمت لیکن از روی نسب
زینب زهرا چو شد بانور جعفر هم فراش
زان نصیری نصرت دین میکند کر یکطرف
نیست حد صد چومن کاندرف آزادگان
هم ز آل جعفرست وهم ز نسل مرتضی
زان علی را زینتی شد کوست اصل نسل ما
نسبتش با زهره انصار دارد انتهی
لاف فرزندی ز من با دودمان مصطفی

در روزگار عصمت مردم سمرقند و بخارا مذهب حنفی داشتند و درین طریقه سخت تعصب می‌ورزیدند، و عصمت در آغاز کار تقیه‌میکرد، و مدایح و مناقب ائمه را مختفی میداشت. ولی دیری نگذشت که تشیع خود را برملا کرد و در قصیده‌یی چنین سرود:

دست در فترک آل محطفی باید زدن
این سرا و آن سرا جای فریست و هوی
هر دو عالم را بهمت پشت پا باید زدن
کوس مهر خواجۀ هر دو سرا باید زدن
بعد از این کوس محبت برملا باید زدن
تابکی طبل ارادت میزنی زیر گلیم
عصمت از حب علی چون مست گشتی دمدم
تاقیاعت گرد این گلشن نوا باید زدن

عاقبت مرثیه‌گوی تیمور و مدح گستر اولاد و احفاد او برهنومنی قائلند توفیق روی پدربار
ولایت مدار سلطان خراسان آورد، و این مسقط را برسم ره آورد، پیشکش درگاه عالم‌پنساء
امام هشتم شیعیان کرد. (۱)

۱ - دولتشاه سمرقندی قسمتی از یک قصیده را بعنوان یک قصیده تمام در ذیل ترجمه حالش درج کرده
و گوید که این قصیده را در وصف دیوان اشعار سلطان خلیل انشاء کرده است.
ولی با ملاحظه تمام قصیده معلوم شد که سلطان خلیل مجموعه‌یی از منتخبات اشعار و بدایع و آثار
هنری استادان خط و تصویر و تذهیب زمان خویش فراهم آورده بود موسوم بد مجموعه بدایع که مسلماً از
اشعار خود اوهم در آن مجموعه بوده و یک مجلس آن نمودار دربار سلطان خلیل و شادملك آغا بوده که
معلوم نیست دست‌حوادث با آن گنجینه هنری بی‌هدتا و گرانها چه کرده است.

مطلع قصیده اینست:

این بحر بیکران که جهانست در برش
غواص عقل کسل نبرد پی بگوه‌رش
از ابیاتست که دولتشاه نیاورده:

هر شاخ و برگ اوست زطوبی نمونه‌یی
کلهای آبدار نشانی ز کونرش
ریحان بخط نسخ غبارش چو دم زده
کرده خزان ز رشک پریشان و ابترش
هر نازکی که از خط خوش داشت زیوری
چون حسن او بدید برو بست زیورش...
عاشق ندیده نشی یکی سیر کز کمین
ناگه بعشوه راه زده حسن دیگرش
امنم کرده روی بدیوار از حیا
زین گلرخان مهوش خورشید منظرش
جان را بهر نظاره حیاتی دهد اگر
روزی هزار بار به بینی مکررش...

رک: تذکره دولتشاه، چاپ لیدن، ص ۳۵۷ - ۳۶۶.

ای روضه یی که دهر زبویت معطرست
 در طینت تو چشمه خورشید مضرست
 خاکِی و نه فلک بوجودت منورست
 آبت زکوثر و گلت از مشک و عنبرست
 بوی تو چون نسیم جنان روح پرورست
 تا در تو نور دیده زهرا و حیدرست

خورشید کو یگانه رو هفت کشورست

بهر شرف زخاک نشینان این درست

ای کشور فلک شرف کعبه احترام
 بر آستان روضه تو مهر و مه غلام
 از قرص آفتاب و زجرم مه تمام
 دارالسلام گفته جناب ترا سلام
 در گنبد مرصع تو هر صباح و شام
 تصویر میکند بسر تربت امام

صندوق زر پخته و قندیل سیم خام

قبر تو خاک نیست که روح مصور تست

آن بقعه یی که کعبه صدق و صفا دروست
 وان خطه یی که مخزن گنج بقا دروست
 از نکهتش که رایحه مصطفی دروست
 وان مسکنی که روضه آل عبا دروست
 وان مرقدی که مشهد شمع رضا دروست
 وز طینتش که نکهت شیر خدا دروست

وز تربتش که خاصیت کیمیا دروست

هر صبح و شام کارمه و مهر چون زرتست

ای روضه یی که همچو جنان خرم آمدی
 چون بیت مقدس از فلک اعظم آمدی
 چون حصن زرنگار فلک محکم آمدی
 چون کعبه قبله گاه بنی آدم آمدی
 یا صحن جنتی که درین عالم آمدی
 از بهر ریش خسته دلان مرهم آمدی

تا مرقد خلیفه عیسی دم آمدی

خاک درت بتارک جمشید افسرست

هر صبحدم ز خون شهیدان کربلا
 می سازد از محبت اولاد مرتضی
 اجزای روح میشد ازین غم زهم جدا
 خورشید میکشد علم آل مصطفی
 برقد صبح پیرهن خون چکان قبا
 بهر دوای این الم آمد بشهر ما

سلطان هشتمین نلی موسی رضا

کاندر بر زمانه تنش روح دیگرست

شاهی که کائنات طفیل وجود اوست
 خلوسترای سدره مقام شهود اوست
 خورشید قرص گرم سرخوان جود اوست
 قد فلك دوتا زبرای سجود اوست
 اقبال همعنان عروج و معود اوست
 مردود باد هرکد بعالم حسود اوست

خسران ندید و مغفرت و فضل سود اوست

هرک او ز حب آل محمد توانگرت

روز جزا که نوبت ملک قدم زنند
 ارواح انبیا همه از قرب دم زنند
 اهل صفا بروضه جنت علم زنند
 ارباب معصیت چو نفیر ندم زنند
 آل علی نخست بمیدان قدم زنند
 وز پیشگاه عفو صلاهی کرم زنند

وز مغفرت بنامه هرکس زقم زنند

مقبل کسی که بنده اولاد حیدرست

سگ سیرتان چو پنجه بشیر خدا زدند
 تیغ فراق در جگر مرتضی زدند
 برجام زهر امام دوم را حلا زدند
 وز کین بر آفتاب نجف تیغها زدند
 خنجر بجای قبله گه مصطفی زدند
 شمشیر آبدار بر آل عبا زدند

آتش بخرمن دل مجروح ما زدند

کر سوز آن هنوز جگرها پرآدرست

سنگین دلان دوکون سراسر سوختند
 چون بولهب درون پیمبر سوختند
 وزغم درون خواجه قنبر سوختند
 جان کننده در خیر سوختند
 کر خرمنش دو دانه گوهر سوختند
 هرسینه‌یی بشیوه دیگر سوختند

جبریل را ز حرقت آن پر سوختند

کاینها بافتاب خلافت نه در خورست

ای شاهباز جمله شکار تو آمدیم
 پر سوخته براهگذار تو آمدیم
 در بارگاه کعبه شعار تو آمدیم
 چون حاجیان بطوف مزار تو آمدیم
 از هر دیار سوی دیار تو آمدیم
 جان برکف از برای تبار تو آمدیم

مجروح و خسته بهر دربار تو آمدیم

رحمی کن آنقدر که ز عفو تو درخورست

نومید و مفلسیم و نداریم هیچکس
 نقد وجود داده بتاراج صد هوس
 نالان بگرد کعبه کوی تو چون جرس
 عصیان هزار و عمر گرفتار یک نفس

کوهیست آتش تو و ما کم ز خار و خاشاک
چون در دو کون عاشق روی تو ایم و بس
لطفی کن ای کریم و بفریاد ما برس
کز هشت خلد لطف تو صدبار خوشترست

طوطی گلشن انا افصح زبان تست
حلال مشکلات سلونی بیان تست
کشاف لو کشف دل بسیار دان تست
مفتاح علم خامد گوهر فشان تست
چون کعبه مراد همه آستان تست
عصمت که در ریاض سحر مدح خوان تست
نظام در منقبت خاندان تست
کاندر ریاض مدح تو دایم سخنورست

دلگرمی و قبول سخن ده . بعالمش
در نظم و نثر بیش مکن لال و ابکمش
ده آبروی دینی و عقبی بیکدمش
آسوده دار تا ابد و شاد و خرمش
وزمکر و کین اهل حسد دار بی غمش
بخشش درون جمع و مزین بیش در همش
صد سال زنده دار و مساز از جهان کمش
و آنگاه هر کرا که هوای تو در سرست

در کنار بسته همه یارب گشاد، ده
مجموع راز گنج هدایت مراد ده
درماندگان جرم و گنه را تو داد ده
اسرار ذکر خود همه کسی را بیاد ده
با اهل دل دوام صلاح و رشاد ده
توفیق ترک غفلت و فسق و فساد ده
در هر دلی که درد تو نبود بیاد ده
گناست کو بعالم تحقیق رهبرست

خواجه عصمت الله بخاری بسال ۸۴۰ هجری در گذشته و این بیت در تاریخ وفات وی
گفته شده است:

تاریخ وفات خواجه عصمت هر کس که شنید گفت: «تمت»

نسخه بی از دیوان وی که شامل شش هزار بیت از قصیده و غزل و مثنوی و مسقط و مرثیه و بحر طویل است در کتابخانه آستان قدس شماره (۱۰۲۸) موجودست و تحریر آن از اواخر قرن نهم هجریست، درین نسخه يك مثنوی هست در مقامات ابراهیم ادهم بارسالدی بنظم و نثر در آغاز که محتشم کاشی رساله جلالیه خود را بتقلید آن ساخته است، و بنده آن مثنوی و این رساله را در نسخه های دیگر دیوان عصمت ندیده ام، متأسفانه رساله مزبور ناقص الاول است و مقداری از آغاز و انجام مثنوی ابراهیم ادهم نیز از بین رفته است.